

سرنوشت تراژیک شکست خوردگان

(بمناسبت کنگره "11" و تز مشعشع عبدالله مهدی)

صلاح مازوجی

تابستان 2000 بود، از آنزمان که انشعاب از کومه له قطعیت پیدا کرد و گروه انشعابی، سازمان زحمتکشان را تاسیس کردند بیش از 6 سال می گذرد. دوره حساس و سرنوشت سازی از حیات کومه له بود. ناظرینی که مباحثات مربوط به این دوره از حیات کومه له را تعقیب کرده اند بخوبی بیاد دارند که در آن مقطع موج وحدت طلبی طیفی از دوستداران، اعضا و کادرهای سابق کومه له را فرا گرفت. البته این طیف همگون نبود، بعضا از سر دلسوزی اما با نگرشی سطحی که از روند انشعاب و مباحثی که تا آنزمان در گرفته بودند داشتند مسائل را بیشتر تشکیلاتی می دیدند، از این رو موضعی و حدت طلبانه در پیش گرفته بودند. اما جمعی دیگر که به کنه و ماهیت واقعی اختلافات پی برده بودند بشیوه ای آشکارو بعضا نهان و دور از انظار اما آگاهانه با برجسته جلوه دادن مسائل و اختلافات تشکیلاتی و با برخورد جانبدارانه به منسعبین برای وحدت دوباره تلاش می کردند تا بلکه از راه وحدت دوباره، رادیکالیسم کومه له را رقیق تر کنند و به یاری جریان راست منشعب از کومه له سر کومه له کمونیست را برای همیشه زیر آب کنند.

اما در گیر و دار این تلاش ها و فریادهای وحدت طلبانه و زیر باران پند و اندرزهای لیبرالی و دمکرات مابانه این حقیقت هم مستند است که کومه له از همان ابتدا، انشعاب را بازتاب و پیامد روندهایی سیاسی می دید که خارج از ما و در جهان واقع در جریان بودند و با همین ارزیابی انشعاب را اجتناب ناپذیر می دانست. ما، کردارهای نامشروع سیاسی و تشکیلاتی که منجر به استعفای عبدالله مهدی از کمیته مرکزی و سپس رای نیاوردنش در کنگره هفتم حزب کمونیست ایران شد را نه علت انشعاب بلکه محصول همین روندها می دیدیم. از همین رو مرزبندی های اخلاقی و آتشین و ظاهرا رادیکال در برخورد به جریان انشعابی را کاملا سطحی و شکننده می دیدیم و در مقابل، همه رفقا و دوستداران کومه له را به یک تحلیل و ارزیابی ماتریالیستی از روند انشعاب فرا می خواندیم.

کومه له که خود همزاد جنبش کمونیستی ایران و در بطن تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و اوضاع جهانی در پایان دهه چهل پا به عرصه وجود نهاد، نمی تواند تغییر و تحولات درونی خودش را خارج و مستقل از روندهای اجتماعی مورد بررسی قرار دهد. این متدلوژی و روش ماتریالیستی در برخورد به هر جریان زنده و پویا اجتماعی که در نقطه عطف های جامعه با دادن پاسخ شایسته به نیازهای زمانه خود رشد کرده است صدق می کند.

این تحولات کدام بودند؟ یکی از این روندها، روند جهانی اضمحلال و فروپاشی بلوک شرق و سقوط سیستم سرمایه داری دولتی حاکم در این بلوک از کشورها بود که بنگاههای تبلیغاتی قدرت های امپریالیستی چند دهه بود آن را بعنوان سوسیالیسم و کمونیسم معرفی و به افکار عمومی القا می کردند. این وقایع که با امواج سهمگین تبلیغات ضد کمونیستی و تعرض بورژوازی علیه سوسیالیسم و انقلاب کارگری همراه بود شرایط پیشبرد فعالیت کمونیستی را دشوار ساخت. سقوط و ورشکستگی

سوسیالیزم بورژوائی حاکم در شوروی و پایین کشیده شدن پرچم های آراسته به چکش و داس احزاب حاکم در کشورهای بلوک شرق، اگر چه برای کمونیست های متشکل در حزب کمونیست ایران و کومه له که از همان ابتدای فعالیت خود نظام حاکم در شوروی را سرمایه داری و حزب حاکم را بورژوائی می دانستند یک پیشرفت تاریخی بحساب می آمد، اما ما هیچگاه در این توهم نبودیم که این پیشرفت عظیم تاریخی، بلافاصله و در کوتاه مدت به تقویت جنبش کمونیستی و فعالیت سوسیالیستی می انجامد. به این دلیل ساده که بن بست و شکست سوسیالیسم بورژوائی نه در نتیجه قدرت گیری سوسیالیزم کارگری بلکه در برابر تعرض جناح راست بورژوائی بین المللی صورت گرفت. ما آگاه بودیم که این زمین لرزه سیاسی- اجتماعی و پس لرزه های متعاقب آن دیر یا زود از ما تلفات خواهد گرفت. کومه له یک فرقه نیست، هیچ دیوار چینی آن را از روندهای اجتماعی جدا نمی کند. این روندها در کومه له بازتاب خواهند یافت. جریان انشعابی از کومه له و تاسیس سازمان زحمتکشان از تلفات و تبعات پس لرزه های این روند جهانی بودند. آنها در مقابل جناح راست بورژوائی زانو زدند و تسلیم شدند.

از طرف دیگر روند اصلاحات بورژوائی در ایران و سر کار آمدن محمد خاتمی با شعار دیالوگ و گفتگوی میان تمدنها و ورود دوم خردادی ها به دایره قدرت که خود بازتاب رواج برنامه های توسعه اقتصادی بر مبنای مدل نئولیبرالی و تلاش بورژوائی ایران برای انطباق روبنای سیاسی و حقوقی جامعه با این تحولات اقتصادی بود، پروسه جدایی جریان انشعابی از کومه له را تسریع کرد. همه بیاد دارند که در دوره ریاست جمهوری خاتمی زمانی که دوم خردادی ها در مجلس و دولت برو بیایی داشتند، تحرک و جنب و جوش در میان برخی از محافل و عناصر ناسیونالیست کرد در هجرت برای مرتبط شدن و همراه شدن با روند اصلاحات و صحبت کردن از پروسه آشتی بالا گرفت. اینها در این توهم بودند که زیر پرچم دوم خردادی ها مردم کردستان به بخشی از حقوق خود می رسند. مقارن این رویدادها بود که سران انشعاب وسوسه شدند و با شیفتگی برای تصرف رهبری کومه له از راه های نامشروع سیاسی و تشکیلاتی تلاش کردند. چراغ سبز دادن های عبدالله مهندی به رئیس جمهور خاتمی (1) برای باز کردن باب دیالوگ و گفتگو آنهم درست چند روز بعد از تظاهرات و سرکوب خونین مردم سنندج در 3 اسفند سال 1377 انعکاس تلاش سران انشعاب برای انطباق دادن خود با روند اصلاحات بورژوائی در ایران بود. این بود آن شرایط نوینی که سران انشعاب فکر می کردند کومه له از درک آن عاجز است.

همزمانی این روندها با قدرت گیری دوفاکتوی احزاب و نیروهای ناسیونالیست در کردستان عراق و تشکیل پارلمان و کابینه وزرا قند در دهان سران انشعاب آب کرد و کار آنها را از شیفتگی و وسوسه های زودگذر به فعالیت نقشه مند برای تصرف کومه له کشاند و آنگاه که در پیشبرد نقشه هایشان ناکام ماندند راه انشعاب را در پیش گرفتند.

جدایی جریان انشعابی و تاسیس سازمان زحمتکشان محصول این روندها بود. ما تردید نداشتیم که این جریان به سرعت تمام بنیادهای فکری و سنت های انقلابی و کمونیستی کومه له را از برنامه و کار و فعالیت های خود می زداید. برای اینها مخالفت با حزب کمونیست ایران اسم رمز ضدیت با کمونیسم و هر گونه ایده رادیکال و انقلابی است. و در این راه حتی به جان باختگان کومه له و حزب کمونیست رحم نخواهد کرد، اینها با حذف کمونیسم از یادنامه این عزیزان می خواهند اعتبار این

عزیزان را در خدمت اهداف و مواضع راست روانه خود قرار دهند. اگر ایدئولوژیهای بورژوایی بیش از صد سال است تلاش می کنند تا از مارکس انقلابی یک فیلسوف و اقتصاد دان بی زیان بسازند، اینها هم می خواهند رهبران جانباخته کومه له را تا سطح یک لیبرال متعارف بی آزارتنزل دهند تا بدین شیوه اعتبار و محبوبیت آنها را دستمایه مواضع بورژوایی امروز خود قرار دهند. از همین رو شکست آنها در سرقت نام کومه له برای ما کاملاً قطعی بود.

سازمان زحمتکشان در این فضای فروپاشی ایدئولوژیک، اینبار در سطح اقتصادی آنارشی مناسبات تولید سرمایه داری را که عامل و مسبب کلیه مصائب و تیره روزی های بشریت امروز است را به یکباره غسل تعمید دادند. در سطح سیاسی پلورالیسم، حقوق بشر، فدرالیسم و تمرکززدائی در دولت به ورد زبانشان تبدیل شد و ایده حاکمیت شورائی و دخالت مستقیم کارگران در سرنوشت جامعه بعنوان اتوپیایی که هرگز به واقعیت نخواهد پیوست از ادبیات آنان برای همیشه رخت بر بست.

کارنامه ای از شکست

سازمان زحمتکشان با این دگرذیبی سیاسی- ایدئولوژیک و طبقاتی ظرفیت انطباق سیاستها و عملکرد خود با استراتژی امپریالیستی امریکا در منطقه را در درون صفوف خود بوجود آورد.

جریان زحمتکشان با از سرگذراندن این دگرذیبی به اردوی نیروهای ناسیونالیست منطقه پیوست که با پایان جنگ سرد و در آستانه جنگ دوم خلیج منافع جنبش ملی کردستان را از مسیر همگرایی با سیاستها و استراتژی امریکا تعقیب می کردند.

سازمان زحمتکشان همراه حزب دمکرات کردستان ایران با امید مداخله و یورش امریکا به ایران و تکرار سناریوی مصیبت بار و خونبار عراق در ایران به منظور کسب موقعیتی برای خود و یا در بهترین حالت با هدف بدست آوردن امتیازاتی در زمینه مسئله ملی با سیاستهای امریکا در منطقه همراه شدند. رفتن هیئت سازمان زحمتکشان به واشنگتن و برگزاری جلسات در زیر پرچم امریکا و پرسه زدن در کریدورهای سنای امریکا در ادامه همین استراتژی بود.

فراخوان های مکرر عبدالله مهدی برای تشکیل جبهه کردستانی و دیدارها و گفتگو هایش با احزاب و سازمانهای مختلف در این زمینه در راستای همین استراتژی امریکایی بود. این جریان در سطح سراسری هم آینده خود را در رشد حرکتهای ناسیونالیستی در میان ملیتهای تحت ستم ساکن ایران میبیند و میکوشند با به هم پیوند دادن احزاب و سازمانهای کارتونی در تبعید متناسب به این ملیتها، جبهه سراسری مورد نظر خود و گوش به فرمان امریکا را به وجود بیاورند.

این استراتژی سازمان زحمتکشان با شکست مواجه شده است. رکود و بن بست شعارهای امروز آنها در زمینه جبهه سراسری و جبهه کردستانی ناشی از این واقعیت است که سیاستهای امریکا در خاورمیانه به طور کلی و در مورد ایران به طور اخص در آن جهتی نیست که این گروه به آن امید بسته بودند. سیاست امریکا در عراق با بن بست روبرو شده است و امریکا در موقعیتی نیست که با اعزام نیروی زمینی برای اشغال تهران سناریوی عراق را در ایران تکرار کند. امریکا قادر نیست رامسفلد

وزیر دفاع را در پست خود ابقا کند و امنیت سربازان خود را در عراق تامین کند چه برسد به اینکه عبدالله مهدی را در کردستان به قدرت برساند.

کومه له در مقابل استراتژی امریکایی جریانات ناسیونالیست که در آن مقطع فضای سیاسی جامعه را مسموم کرده بود مانند کوهی استوار ایستاد، خلاف جریان حرکت کرد و پیگیرانه تلاش نمود تا ماهیت واقعی استراتژی و سیاستهای امریکا و عواقب مصیبت بار آنها را برای مردم منطقه روشن کند. کومه له به نگرانی و توصیه های نشأت گرفته از یک ارزیابی سطحی که می گفتند برای حفظ امنیت اردوگاه تان از خطر حملات هوایی امریکا، از تبلیغات علیه سیاستهای آن دست بردارید با صبوری و متانت اوضاع را توضیح داد. به سرزنش اپورتونیست هایی که با حمله به تئوری امپریالیسم لنین موضع دو پهلوئی سوسیال دمکراتیک را تجویز می کردند وقعی ننهاد. و به پند و اندزهایی که کومه له را به سازگاری با سیاستهای امریکا و دریافت کمک مالی از آن دعوت می کرد با تحقیر نگریست.

سازمان زحمتکشان در استراتژی خود تطبیق دادن با روند اصلاحات بورژوایی در ایران هم با شکست روبرو شد. میزگردهای رادیویی مشترک با آقای ادب از اعضای فراکسیون کردهای مجلس نتوانست اعتباری برای آنها در میان طیف دوم خردادی های بومی در کردستان دست و پا کند. مذاکرات پنهانی آنها با نمایندگان وزارت اطلاعات رژیم هم، فقط به جمهوری اسلامی این امکان را داد که با پخش شایعه مذاکره با نیروهای اپوزیسیون مردم کردستان را در حالت انتظار و دست روی دست گذاشتن نگاه دارد. سرانجام با شکست اصلاح طلبان دولتی این ستاره اقبال هم رو به افول گذاشت.

موضع گیری سازمان زحمتکشان در قبال اعتصاب تاریخی مردم کردستان در 16 مرداد تابستان سال گذشته در بحران این جریان بی تاثیر نبوده است. تابستان سال گذشته زمانی که کومه له در ادامه اعتراضات مردم کردستان فراخوان یک اعتصاب عمومی و سراسری را داد آنها در مقابل این فراخوان ایستادند و در کمین نشستند تا شکست فراخوان را به رخ ما بکشند. اما آنگاه که فراخوان اعتصاب عمومی با استقبال خیره کننده مردم روبرو شد و اعتصاب شکوهمند 16 مرداد به تاریخ جنبش انقلابی کردستان پیوست، اینبار از سر استیصال بانگ برآوردند که هر کس این اعتصاب را فراخوان می داد نتایجش همین بود. چه می شود گفت اپورتونیسم به آنها اجازه نمی دهد که به ارزیابی و تحلیل هایشان وفادار بمانند. این موضع گیری نشان داد که این دوستان دروغین مردم در طرح تشکیل جبهه کردستانی و ایجاد صف واحد مبارزه علیه جمهوری اسلامی تا چه اندازه صداقت دارند.

شکست پشت سر شکست، جریان عبدالله مهدی در سرقت نام کومه له بر این واقعیت حساب باز کردند که کومه له در دل خفقان سیاسی رژیم شاهنشاهی پا به عرصه و جود نهاده و در دل دو اختناق سلطنتی و اسلامی و در جامعه ای با فرهنگ پیشامدرن به فعالیت پرداخته است. برای مثال اگر کومه له در فرانسه بدنیا می آمد حتما خود و اساسنامه اش را در یکی از دادگاه های محلی پاریس به ثبت می رساند. در آنصورت اگر یک اقلیت 17 در صدی انشعاب می کردند و نام کومه له را بر خود می گذاشتند، تحت تعقیب قانونی قرار می گرفتند. اما کومه له در دل اختناق جمهوری اسلامی فعالیت می کند و مردم حق ندارند تا نظراتشان را آزادانه ابراز دارند. در اینجا همه پروسه ای که از آن یاد شد باید با مبارزه سیاسی متین و پر حوصله و مهم تر از همه

صادقانه طی شود، در این پروسه اصولاً نه بازداشتگاهی وجود دارد و نه جریمه نقدی در کار است، اما جریان خاطی باید با تحمل شکست های سیاسی پی در پی تاوان کارش را بپردازد. ما در کنگره دهم کومه له اعلام کردیم که نقشه ربودن نام کومه له با شکست روبرو شده است. اکنون فاکت ها همه این را نشان می دهند.

از سازمانها، احزاب، گروه ها و محافل و جمع های مختلف چپ ایران علیرغم هر اختلافی که با ما داشته باشند هیچکدام این جریان را بعنوان کومه له برسمیت نمی شناسند. یکی از جریانات که برای یک دوره همراه اکثریت پای اطلاعیه های اتحاد برای دمکراسی را با آنها امضا می کرد، وقتی متوجه مواضع پرو امریکائی آنان شد از این کار دست کشید و تعادل خود را باز یافت. یعنی چپ ایران که همه قبول دارند یک نیروی اجتماعی است آنها به خانواده خود راه نداده است. و این واقعیات یک فشار مدام سیاسی و روحی را بر اعضای ساده این جریان وارد آورده است که خلاصی از این وضعیت کار دشواری نیست فقط اراده می خواهد و بس.

کنگره "11" و آن تز مشعشع عبدالله مهدی

این شماره 11 جعلی است اینها فقط 3 کنگره داشته اند. اما از این بگذریم، تازه کارشان با این جعلیات درست نمی شود.

همانطور که از مصاحبه عبدالله مهدی با روزنامه ناسور(2) پیداست و "باوای پیر" مقاله نویس روزنامه "چاودیر" (3) که نخواست نام واقعی وی فاش شود بر آن تاکید کرده است در این کنگره مناقشه اصلی بین دو جناح سازمان زحمتکشان بر سر تغییر ماده اول اساسنامه این جریان، که سازمانشان را یک حزب انقلابی و سوسیالیستی کارگران کردستان می داند در گرفته است.

جناح اقلیت پیشنهاد کرده اند بند اول اساسنامه از آنجا که هیچگونه خوانایی با استراتژی سیاسی و کار و برنامه پراتیکی این جریان ندارد باید عوض شود. جناح مهدی که اکثریت کنگره را در اختیار داشته اند با تغییر این بند مخالفت کرده اند. عبدالله مهدی در پاسخ به سوال اول مصاحبه کننده روزنامه ناسو گفته است دو سال پیش من ضرورت بررسی مجدد بند 1 اساسنامه را در دفتر سیاسی مطرح کرده ام و اکنون هم این بررسی را ضروری می دانم اما این بررسی باید علمی باشد.

"باوای پیر" مقاله نویس چاودیر پرده از روی این پز عالمانه و اپورتونسیسم مهدی برداشته است. گفته در سالهای گذشته عبدالله مهدی در برخی از مناسبت های غیر رسمی می گفت که بند 1 اساسنامه باید عوض شود اما از چند ماه قبل از برگزاری کنگره که اقلیت سازمانی بر ضرورت تعویض این بند تاکید می کنند دبیر کل و همفکران وی در کمیته مرکزی از پاپ کاتولیک تر شده و گفتند که همچنان مانند یک جریان چپ باقی می مانند و ماده یک را هم عوض نکردند.

تردید نیست که اعتقاد به کارگر و سوسیالیسم و انقلاب برای عبدالله مهدی پرنسیپ نیست، و اقلیت سازمانی این را بهتر از ما می داند. در اینجا عبدالله مهدی بمنظور تصفیه حساب های تشکیلاتی و کسب موقعیت برتر در کمیته مرکزی ماندگاری

بعنوان جریان چپ را دستاویز فرار داده است. برگزاری پلنوم کمیته مرکزی بعد از کنگره و حذف جناح مقابل از دفتر سیاسی همین ارزیابی را تایید می کند.

با وصف این، دست بالا پیدا کردن در این بحران تشکیلاتی انگیزه اصلی اتخاذ این موضع اپورتونیستی نیست. واقعیت این است که استراتژی سیاسی جریان زحمتکشان شکست خورده است. عبدالله مهدی بدنبال حمله امریکا به عراق زیاده از حد ذوق زده شده بود و سر از پا نمی شناخت. عبدالله مهدی در انتظار تکرار سناریوی خونین عراق در ایران لحظه شماری می کرد. همین چند ماه پیش بود که بعد از چند روز پرسه زدن در کریدورهای مجلس سنا امریکا این پیام رئیس جمهور مابانه را " که با خوشبینی و شنگتن را ترک می کند" به مردم کردستان داد. عبدالله مهدی استراتژی سیاسی سازمانش را بر این توهمات پوچ سوار کرد. حال این استراتژی شکست خورده است. عبدالله می خواهد با دستاویز قرار دادن کارگر و سوسیالیسم و عبارت حزب چپ می مانیم خود و سازمانش را از این بحران و مخصصه سیاسی نجات دهد. اینها حزب سیاسی جدی نیستند اگر جدی بودند همین یک فقره شکست استراتژیک شیرازه آنها را از هم می پاشاند. حزب دمکرات کردستان ایران با همین یک فقره شکست استراتژیک تا مرز انشعاب پیش رفته است.

اما آیا زمانی که مارکس بیش از 150 سال پیش، "تلاش اشرافیت را که به منظور بر انگیختن هم دردی مجبور می شود به ظاهر منافع خود را نادیده گیرد و کيفرخواست خویش را بر ضد بورژوازی تنها و تنها بنام منافع طبقه کارگر استثمار شده تدوین کند، سوسیالیسم فئودالی و ارتجاعی بنامد". ما کمونیست های اوایل قرن بیست و یکم، در عصر امپریالیسم و گنبدگی سرمایه داری حق نداریم سوسیالیسم کسانی را می خواهند با استراتژی امریکایی آن را پیاده کنند سوسیالیسم ارتجاعی و امپریالیستی بنامیم؟

در اطلاعیه پایانی کنگره سازمان زحمتکشان اسامی اعضای کمیته مرکزی ذکر نشده است. واقعیت این است که در این کنگره انتخاباتی صورت نگرفته است. ترویج و تهییج های مکرر عبدالله مهدی غیر از خودش کس دیگری را متقاعد نمی کند تا خود را کاندیدای عضویت در کمیته مرکزی کند. نمایندگان کنگره بسیار حکیمانه تر از عبدالله عمل کرده اند. اگر انتخاب کمیته مرکزی را به آناش رای نمایندگان کنگره واگذار می کردند معلوم نبود چه ترکیبی از آب در می آید و این ممکن بود شکاف و اختلافات را در دل این بحران تشدید کند. سرانجام کمیته مرکزی سابق را در جای خود ابقا کردند. اگر آنچه را که رفت به حساب چپ می گذارید، لطف کنید این نوع انتخابات را هم به حساب مدرنیسم واریز کنید. همین است حزب چپ مدرن عبدالله مهدی.

عبدالله مهدی قبل از انتشار اطلاعیه پایانی کنگره در مصاحبه با روزنامه "ناسو" این تز مششع را ایراد فرموده است، "حزب کمونیست ایران یک گور دسته جمعی است که بخشی از کادرهای کومه له بدون سبب خود را در آن زنده به چال کرده اند".

مصاحبه کننده یا سر دبیر روزنامه همین تز را برای عنوان مصاحبه خود برگزیده است. از آنها نمی توان ایراد گرفت، معمولاً ژورنالیست ها به عنوانهای جنجالی علاقه وافری دارند. بدنبال آن سایت بروسکه وابسته به سازمان زحمتکشان نیز همین عنوان را همراه تمثالی از مهدی در بالای صفحه اول سایت درج کرده است. بنظر

می رسد این تز مشعشع که برای لاپوشانی کردن شکست های پی در پی که در کنگره شان نیز انعکاس پیدا کرده تعدادی از هواخواهان عبدالله در صفوف خودشان را ذوق زده کرده است.

واقعیت این است که کنگره این جریان تأثیرات روحی و روانی خوبی بر عبدالله مهتدی بجای نگذاشته است. عبدالله مهتدی حتی از "گور دسته جمعی حزب کمونیست و از جنازه کادرهای کومه له که در این گور دسته جمعی دفن شده اند" هراس و وحشت دارد. عبدالله مهتدی به بیماری ترس تهاجمی مبتلا شده است. بگذارید این حالت روحی را با نقل قولی از کتاب نقد و تحلیل جباریت نوشته مانس اشپربر دقیق تر بیان کنیم. اشپربر می نویسد.

" اما این شخص جیون را هر چیزی می تواند به ترس اندازد. در نتیجه، هدف ناآگاهانه این ترسوی مهاجم و پرخاشجو، همانا کل قدرت متعال و همتراز خداوندگار است. او آماده است هر عاملی را که ارزش ذاتی او را زیر سؤال ببرد و یا حتی تزلزلی در احساس او نسبت به ارج و قرب خودش به وجود آورد، متزلزل کند، نیست و نابود کند و یا برای همیشه به صورت دست نشانده و اجیر خود در آورد. اراده قدرت جوی او حد و مرزی نمی شناسد، حتی مرگ هم نمی تواند عطش او را سیراب کند. از رفتار جباری نقل می شود که هر روز در اطراف گورهایی که دشمنان خود را در آنها دفن کرده بود، به گردش می پرداخت، زیرا هنوز هم دلهره دشمنی آنها را در دل داشت و خاطرش آسوده نبود. او حاضر بود تا پایان عمر هم در مرگ آنها به ماتم بنشیند، تا مگر از این طریق یقین حاصل کند که آنها واقعا و بطور قطع مرده اند!"

دوستی زنگ زد و گفت: عبدالله مهتدی اگر بلحاظ اخلاقی هم سقوط نکرده بود شاید بخاطر مادران و پدرانی که عزیزانشان با شعار زنده باد حزب کمونیست ایران در صف این تشکیلات جان باختند این فرمایش را نمی فرمود، حق با او است. اما از کسی که در حضيض استیصال ناله سر می کشد بیشتر از این چه انتظاری می توان داشت.

در خاتمه نا خود آگاه این سوال از عبدالله مطرح می شود که آیا بهتر نبود همراه ما کادرهای کومه له در "گور دسته جمعی حزب کمونیست ایران" می ماندی و این همه افتخار نصیب خود می کردی تا اینکه آزاد شوی و این سرنوشت تراژیک را پیدا کنی؟

27 نوامبر 2006

زیر نویس ها

(1) - اشاره به نوشته عبدالله مهتدی در نشریه پیشرو فوریه- مارس 1999

(2) - "نا سو" یک روزنامه کردی است که در کردستان عراق منتشر می شود. در این نوشته اشاره به مصاحبه ای است که در صفحه 6 ناسو شماره 298 به تاریخ 19.11.2006 به چاپ رسیده است

(3) - "چاودیر" روزنامه کردی است که در کردستان عراق منتشر می شود. در این نوشته اشاره به مقاله ای است که در صفحه 11 چاودیر شماره 102 به تاریخ 13.11.2006 به چاپ رسیده است